

پیش‌خوان

پیش‌خوان

نگاهی به کتاب

«در فرانسه تک درختی هست»

تک درختی که در نوفل لوشاتو استوار مانده است

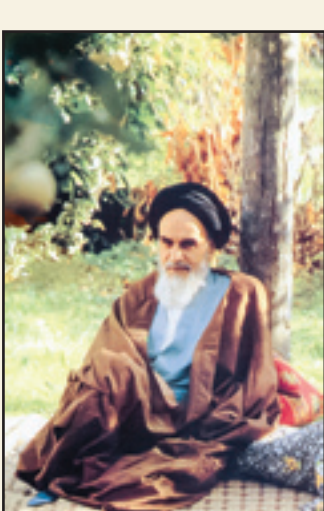
■ محمدرضا کائینی



اثری که هم اینک می‌رود، «تأملی در جهان انقلاب اسلامی» را در دستور دارد. در این کتاب مقاله‌ای است که «در فرانسه تک درختی هست» نام گرفته است. وحید

جلیلی مؤلف این اثر می‌کوشد تا به مقایسه‌ای از دوران حضور امام خمینی در نوفل لوشاتو، با دوره پس از آن دست زند. این اثر را انتشارات راه پار روانه بازار نشر کرده است. نویسنده در بخشی از مقال فوق، اشاراتی به این قرار دارد:

«در فرانسه تک درختی هست که ایرانی‌ها ن را پیش از فرانسوی‌های‌شانسند. زیر آن درخت سیب قوانینی به جهان اعلام شد که تاریخ را مثل قوانین نیوتن دوپاره کرد. طرهٔ اینکۀ جانبدار نیوتنی هم با یک درخت سیب نسبت داشت. در روزهایی که بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر فرانسه در خیابان‌های تهران حیرت برده بود که ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر ایران زیر آن درخت سیب در نوفل لوشاتو نشسته بود و با آرامشی شگفت‌انگیز، به پرسشی که جان میشش فوکو را بی‌قرار کرده بود، پاسخ می‌گفت. سال ۱۹۷۹ تمام شد و از آن سال برای فرانسوی‌ها از تکاپوی فوکو در تهران، پست‌مدرن‌نیم به یادگار ماند و برای ایرانی‌ها از آرامش امام (رحمه‌الله‌علیه) در پاریس، انقلاب پیروز اسلامی، ایرانی‌ها دوست داشتند فرانسه را با نوفل زشاتو در خاطره خود ثبت کنند. در بسیاری از شهرهای ایران، خیابان یا میدانی به نام این روستای حومه پاریس نامه‌گذاری شده است. در مشهد نیز در کنار میدان جمهوری اسلامی، شهرکی است که مشهدی‌ها ن را نوفل لوشاتو نامیده‌اند. بعضی



۱۳۵۷.امام خمینی

در روزهای اقامت در نوفل لوشاتو

از خیابان‌های این شهرک به نام شهدایی است که با شلیک آگروست‌های فرانسوی تکه‌تکه شده‌اند. در همین شهرک ۲۷ سال پس از پایان جنگ، صدای سرفه‌هایی شنیده می‌شود که مدبه بمب‌های شیمیایی میرزها و سوپر‌اناداردهای فرانسوی به جوان‌های ایرانی است.

ژسکار دستن، میتران، شیراک، سزار کوزی و اولاند تر جیح داندن با صدام و رجوی، سرکردگان جنگ و ترور، عکس یادگاری بگیرند. امروز وقتی هواپیمای هیبت ۶۰ نفره فرانسوی در فرودگاه «شهید هاشمی‌نژاد» شهید به‌زمین می‌نشیند، شاید کسی نباشد اثر آنها توضیح دهد که این خطیب و نویسندهٔ محبوب مشهدی را چه کسانی ترور کردند. در پاریس به پارلمان دعوت می‌شوند تا راجع به مبارزه با تروریسم سخنرانی کنند. هیبت فرانسوی احتمالاً از همان خیابان‌هایی عبور خواهد کرد که در آن زنان، دانش‌جویان، معازداران و نمایندگان مشهد در پارلمان، به دست تروریست‌های تحت‌الحمایه پاریس ترور شدند. مشهدی‌ها اما هیچ‌کدام از خیابان‌های شهر راگروست، سوپرانادار، بمب‌شیمیایی، حقوق بشر فرانسوی و تروریسم پاریسی نامگذاری نکرده‌اند. هیبت فرانسوی در گشت و گذار خود در شهر، به روشنی می‌تواند ببیند که به‌رغم بیش از ۳۰ سال تلاش شگفت‌انگیز غرب از انگلیس، فرانسه و آلمان تا خود شیطان بزرگ، برای نامن و ویران کردن ایران با قتل عام، ترور، جنگ، بمب‌شیمیایی، تحریم، شانتاژ و… در میدان جمهوری اسلامی در اهتزاز است، در امنیت و آیدانی به سر می‌برد. اگر این هیبت، ایران را فقط در قیلم‌های جنواره سیاسی کن دیده باشد، احتمالاً از تماشای ایران واقعی یکه خواهد خورد. رنگین کمان پر نشاط زائران حرم رضوی از همه اقوام و اقایلیم ایران، ویترنی مناسی است که کاهنان معبد اِنفل، اوهامی را که راجع به جمهوری اسلامی برانگنداند، با واقعیت زندگی ایرانی مقایسه کنند.»

عاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷



«تاریخ‌نگاری انحرافی از سوی نهادهای درون نظام اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها» در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی – بخش پایانی

نباید با اقدامات حساب نشده به جریان تطهیر پهلوی کمک کرد

باشد و دستورالعمل تهیه کند. به عنوان نمونه، انتشارات سروش چه مسئولیتی دارد؟ انتشارات سروش برای بیت‌المال مسلمین و نظام جمهوری اسلامی است، بنابراین باید سیاست جمهوری اسلامی را پیاده کند. اینکه گفته شود آزادی است و من هم بروم با استفاده از امکانات آن فلان کار را انجام دهم، نمی‌شود! آزادی چار چوب دارد. آزادی زمانی آزادی است که در چارچوب قانون باشد، وقتی از قانون عبور کرد، دیگر آزادی نیست و هرج و مرج است.

■ سمانه صادقی
آغازِین بخش از این‌گفت‌وشنود را که در موضوع آثار تاریخ شفاهی منتشره از *سوی کتابخانه ملی* انجام شده است در روز گذشته از نظر گذرانید. اینک واپسین بخش از این مصاحبه انتقادی را پیش‌روی دارید.

■■■

به نظر شما، آیا بر کار اینگونه از گان‌ها نظارتی وجود دارد؟ و این نظارت باید از سوی چه عناصر و دستگاه‌هایی انجام شود؟
ما سه نوع نظارت داریم: ۱- هر نهاد و ارگانی علاوه بر مدیر، دبیر و رئیس، یک هیئت علمی دارد. ۲- شورای عالی انقلاب فرهنگی هم وظیفه دارد حرکت فرهنگی را رصد کند، و الا ما آن ستاند را برای چه درست کردیم؟ اصلاً شورای انقلاب فرهنگی باید دستور دهد که دیگر نهادها چه کاری انجام دهند یا ندهند. نظارت بر دانشگاه‌ها و مدارس، بخش کوچکی از کار شورای عالی انقلاب فرهنگی است. سایه این شورا باید بر کل فرهنگ جامعه باشد که هر کس هر کاری خواست انجام ندهد. وظیفه آن شورااست که خط‌مشی تعیین کرده ارگان‌های فرهنگی را تعیین کند. به خاطر دارم در سال ۱۳۵۷ که حضرت امام به قم تشریف برده بودند، همراه با ناشران اسلامی خدمت ایشان رفتم. علامه محمدتقی جعفری می‌چون با ناشران ارتباط داشتند، بزرگواری کرده و همراه بسا ما آمدند. آن روز یکی از ناشران از حضرت امام درخواست کرد، خط‌مشی برای ناشران تعیین کنند. حضرت امام فرمودند: «خط‌مشی شما را اسلام تعیین کرده است…»، یعنی شما به عنوان یک مسلمان، باید بدانید در چارچوب اسلام چه کاری باید انجام دهید. مجدداً برخی ناشران، در این باره به حضرت امام اصرار کردند. ایشان فرمودند: «قای جعفری هم نظارت داشته باشند.» البته علامه جعفری گفتند من گرفتارم و نمی‌توانم. حضرت امام گفتند: «هر کسی آقای جعفری تعیین کردند، درست است.» بنابراین خط‌مشی شما را دانشگاه، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی، سازمان اسناد ملی، بخش تدوین کتاب‌های درسی و از این قبیل را قانون اساسی و نظام تعیین کرده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی هم باید نظارت داشته

در تاریخ شفاهی آقای دهباشی، از زبان داریوش همایون که متجاوز به اقتدار ملی است و در این باره سابقه‌ای سیاه دارد، صحبت می‌شود.

داریوش همایون، علینقی عالیخانی واردشیر زاهدی یا دیگر سلطنت طلب‌ها در خارج از کشور، به دنبال چه بوده یا هستند؟ دنبال اینکه انقلاب اسلامی را از بین ببرند. تبلیغ شنبیه برنامه روایت فتح با مد پریت شهید آوینی به شمار می‌رود!

آزوده‌ام! عقلانیت این است که من حرف او را بشنوم، بعد به نقد و بررسی، تحلیل، پژوهش و مسندسازی در خصوص آن بپردازم و بگویم کدام بخش از این صحبت‌ها درست است و کدام نادرست. مثلاً این فرد ۳۰ نکته گفته که از میانشان ۱۱ عدد درست و باقی غلط است. اینکه من باری را به دوش بگیرم و به کشور برسانم بدون آنکه به محتوایش توجه کنم، بعد بگویم عقلانیت چنین حکم می‌کرد که فایدی‌ای ندارد. آدم گاهی می‌ماند که کلمه عقلانیت وی بی‌طرفی، چطور قربانی می‌شود. از طرفی انجام مصاحبه‌های تاریخی برای آن است که جامعه از این بخواند و تجربه بیاموزد. نسل جوان انسان‌های خائن یا صالح و خدمتگزار کنشورش را بشناسد. اما در این خاطرات می‌بینیم که عالیخانی، از فضل‌الله زاهدی به عنوان بزرگ‌ترین قهرمان ملی ایران نام می‌برد یا سیدحسین نصر می‌گوید بزرگ‌ترین قهرمان دوران نوجوانی ما رضاشاه است! یک نوجوان که ذهنش پاک است، وقتی این مطالب را بخواند، چه می‌فهمد؟ اینکه شهید آیت‌الله مدرس، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، شهید نواب صفوی و… قهرمان نیستند. جای جلال و شهید را عوض کردن، یعنی همین. در حالی که اگر فضل‌الله زاهدی هیچ خطایی در گذشته نداشت، به واسطه نقشنش در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اینکه امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در دوبراره بر کشور مسلط کرده و ۲۵ سال جامعه را به زیر چکمه امریکایی‌ها بر سرده بود، چطور می‌توان او را قهرمان ملی نامید؟ چون قهرمان ملی معنای مشخصی دارد. یا در اسناد آمد که خانواده پدری سیدحسین نصر از فراموسن‌ها بودند. پدرش ولی‌الله نصر عضو ژانبداری و در مجلس اول جزو کسانی بود که قانون اساسی را نوشتند. او به واسطه ضدیتش با شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، دستور داد او را از بین ببرند! هر چند آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی و آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی، در برابر این حرف می‌گویند: «منزل مسا محل رفت و آمد تمام وزرا و سیدحسین نصر بود. خود سیدحسین نصر در خاطراتش می‌گوید: «منزل مسا محل رفت و آمد تمام وزرا و کلا بود، حتی رضاشاه به دلیل جایگاهی که پدرم داشت، از او می‌ترسید…» این حرف نشان می‌دهد او باید از رضاشاه، به انگلیسی‌ها خیلی نزدیک‌تر بوده باشد. چون رضاشاه با آنکه از شهید آیت‌الله مدرس به لحاظ نفوذش می‌ترسید، ولی نپایتا او را تبعید کرد و به شهادت رساند. یا با همه واهمه‌اش از میرزاده

آقای دهباشی نخستین بار، به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی آمد. کتابش را سه ما داد و خواندیم. در همان جلسه به او گفتیم: «شما این کتاب را بگذارید و بروید! چون نه خودتان به تنهایی می‌توانید این کار را انجام دهید و نه مطالب کتاب درست است.

عاشقی شاعر ملی، با یک تیر او را از بین برد. یا دستور داد فرخی یزدی را به زندان بیندازند! اما پدر حسین نصر چه خصوصیات و نفوذی داشت که رضاشاه از او می‌ترسید و نمی‌توانست علیه‌اش اقدامی انجام دهد؟ او حتماً باید به جای دیگری وصل باشد. کما اینکه محمدعلی فروری و سیدحسن تقی‌زاده هم همین ویژگی را داشتند. سیدحسین نصر از مدیران دانشگاه آریامهر هم بود. آنطور هم که نقل می‌کنند، به دلایلی در دوران ریاستش از مدیران موفق بوده است. لازم می‌دانم به نکته‌ای اشاره‌ای داشته باشم، اما بدون تحلیل دکتر محمد مجتهدی در خاطراتش می‌گوید: «وقتی دانشگاه آریامهر در حال ساخت بود، شاه خواست مدیریت دانشگاه را برعهده بگیریم. کار ساخت ساختمان‌های دانشگاه هنوز تمام نشده بود، اما برای چند ساختمانی که به پایان رسانده بودیم، دانشجو گرفتیم. اتاق من مشرف به بخش‌های در حال ساخت بود. روزی دیدم سه نفر امریکایی در محوطه در حال ساخت دانشگاه قدم می‌زنند و از آن بازدید می‌کنند. به منشی گفتم اگر آنها برای ملاقات من وقت خواستند بگویند فردا برای ملاقات تماس بگیرند و بعد بیایید. اتفاقاً امریکایی‌ها آمدند و درخواست ملاقات داشتند. منشی می‌آچه گفته بودم را به آنها منتقل کرد. همان شب شاه با من تماس گرفت و گفت شما دیگر از فردا به دانشگاه آریامهر نروید…»

حال ساخت ساختمان‌های دانشگاه هنوز تمام نشده بود، اما برای چند ساختمانی که به پایان رسانده بودیم، دانشجو گرفتیم. اتاق من مشرف به بخش‌های در حال ساخت بود. روزی دیدم سه نفر امریکایی در محوطه در حال ساخت دانشگاه قدم می‌زنند و از آن بازدید می‌کنند. به منشی گفتم اگر آنها برای ملاقات من وقت خواستند بگویند فردا برای ملاقات تماس بگیرند و بعد بیایید. اتفاقاً امریکایی‌ها آمدند و درخواست ملاقات داشتند. منشی می‌آچه گفته بودم را به آنها منتقل کرد. همان شب شاه با من تماس گرفت و گفت شما دیگر از فردا به دانشگاه آریامهر نروید…»

حالا منشی می‌آچه گفته بودم را به آنها منتقل کرد. همان شب شاه با من تماس گرفت و گفت شما دیگر از فردا به دانشگاه آریامهر نروید…»

پس با آنچه به آن اشاره کردید، آقای حسین دهباشی توان برعهده گرفتن انجام این مجموعه مصاحبه‌ها را نداشته است؟

کسی که می‌خواهد وارد حوزه تاریخ شفاهی شود، باید مورخ باشد و در بعضی موارد، نکات یادآوری کند. اما آقای دهباشی در این زمینه تخصصی نداشت. البته او الان هم همین است و چیزی از تاریخ نمی‌داند! به‌خاطر آنکه میانی و بینش تاریخی ندارد و اهل مطالعه نیست. یک موقع است که می‌گویید مثلاً آقای هدایت‌الله بهبودی مورخ برجسته‌ای است، یا مثلاً آقای محسن کاظمی که خاطرات آقایان عزت‌شاهی، احمداحمد، خانم دباغ و… را تنظیم کرد. در این موارد می‌بینید که تقریباً یک سوم از کتاب، محصول تلاش و تحقیق خود آقای محسن کاظمی است که مستنداتی را گردآوری کرده و بر ارزش علمی کتاب افزوده است. بنابراین کتاب برای مخاطب خواندنی و فقهیدنی‌تر شده است. به عنوان نمونه وقتی آقای عزت

روانامه جوان | شماره ۶۶۹۰ | جوان

شاهی از بهرام آرام می‌گوید، آقای کاظمی در پی نوشت توضیح می‌دهد که او عضو سازمان مجاهدین خلق بود و بعد هم در کنار تقی شهرام قرار گرفت. یا وقتی از آیت‌الله آقاسید ابوالحسن رفیعی قزوینی مرجع تقلید، فیلسوف و مدرس فلسفه سخن می‌رود، او را معرفی می‌کند. این تلاش نشان می‌دهد که آقای کاظمی، فقط یک مصاحبه‌گر بی‌سواد و فاقد شخصیت نیست. او خودش منهای خاطرات گویی آقای عزت شاهی، یک مورخ است و در فرآیند اخذ خاطرات، منفعل نیست.

این نکاتی که به آن اشاره کردید، درباره انتشار کتاب خاطرات پرویز تائبی هم صادق است؟

بله، کتاب عرفان قانعی فرد هم همین طور بود. من سه جلسه دهباشی را دیدم. نخستین بار به مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی آمد. کتابش را به ما داد و خواندیم. در همان جلسه به او گفتم: «شما این کتاب را بگذارید و بروید! چون نه خودتان به تنهایی می‌توانید این کار را انجام دهید و نه مطالب کتاب درست است. ما مطالب این کتاب را باید با اسناد ساواک و منابع دیگر تجزیه و تحلیل و ارزیابی کنیم…»

دهباشی معترض شد که پس من چه می‌شوم؟ یکی از حضران گفت بالاخره نویسنده است. بهتر است او نیز حضور داشته باشد. اما من گفتم نه، نمی‌شود. این بنده خدا نتوانسته آنچه باید، از افراد ببرد سو و این کار هم مفید نیست! این قضیه گذشت تا اینکه روزی آقای عباس سلیمی‌نمین تماس گرفت و گفت این آقا به مؤسسه سروش رفته و می‌خواهد با آنجا کار کند، شما هم بیایید پذیرفتم و به آن جلسه رفتم. اما دهباشی چون می‌دانست چه می‌خواهم بگویم، اجازه صحبت به من ن داده نشد. بعد هم که در پژوهشگاه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مجدداً سه مطالب کتاب انتقاد کردم، در تماسی از من خواست که بررسی مطالب کتاب را برعهده بگیرم. به او گفتم: «من سواداین کار را ندارم و به تنهایی نمی‌توانم شما کتاب را به مؤسسه بدهید، من در کنار آقای بهبودی و دوستان دیگر هستم و به آنها کمک می‌کنم…»

آقای دهباشی در انتشار دستور رهبری درباره توییح دو نهاد وزارت ارشاد و کتابخانه ملی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حضرت امیر می‌فرمایند: «خدا رحمت کند آنکه قدر خودش را بداند.» هر کسی اندازه‌ای دارد. این لیوان مقابل شما، یک اندازه برای جای دارد. اگر زیاد در آن جای بریزید، میسر آ کثیف می‌کند. اگر جای نصفه هم باشد، چندان قابل استفاده نیست. باید بگویم که فساد از همین جا شروع می‌شود، ورود افراد ناشایست به موضوعی که در آن تخصص ندارند. البته این سه معنای توبیخ نیست، بلکه او شایسته آن جایگاه نیست، بنابراین می‌شود ناشایست. مثلاً الان مرا وزیر بهداشت می‌کنند، وقتی من چیزی از بهداشتی نمی‌دانم، روی آن صندلی بنشینم که چه بشود؟ مشکل ایشان و برخی همین مسئله است که به جایگاهی ورود می‌کنند که در آن تخصص ندارند. ممکن است او اگر جای دیگری می‌رفت، موفق هم می‌شد. معتمد که انسان باید پیش از ورود به هر عرصه‌ای، مدتی شاگردی کند. با همین شاگردی کردن است که انسان کاری را می‌آموزد. و الا هر کس که تحصیلاتش را به پایان رساند و خواست وارد عرصه اقتصادی شود، می‌تواند فساد، دزدی و سوء استفاده به‌بار آورد و نهایتاً شهرام جزایری شود! اگر انسان ناشایستی در عرصه مدیریتی باشد هم مثل خاوری پول بیت‌المال را می‌دزدد می‌گیرد، اما اگر راه درست را انتخاب کند، مرحوم دکتر عباس شیبانی می‌شود. انسانی با شخصیت و خود استفاده به‌بار آورد و نهایتاً و طایفش به عنوان نماینده مجلس، کارهای خیریه هم انجام می‌داد. ایشان قبل از زمین‌گیر شدنش به خانواده‌های بسیاری کمک رساند. دکتر شیبانی بعد از آنکه از وزارت و مجلس کنار رفت، سرو صدا به پا نکرد که می‌خواهم فلان کار را انجام دهم. او قدرش همین بود که بعد از کنار رفتن از مناصب دولتی، کارهای خیرخواهانه انجام دهد.

و کلام آخر؟

بدون تردید، امروز ما سه وظیفه مهم در عرصه تاریخ‌نگاری داریم:

۱- نگارش تاریخ معاصر بر اساس اسناد و واقعبات، سه دور از تحریف و تأثیرپذیری از تاریخ‌نگاری دگراندیشان.

۲- نقد و بررسی تاریخ‌نگاری معاصر از مشروطه تاکنون.

۳- نقد برخی مورخان و آثار منتشر شده از آنان طی چهار دهه اخیر با تکیه بر جریان شناسی معاصر از مشروطه تا انقلاب اسلامی.

در این سه حرکت، می‌توان خطاها، نواقص و به خصوص تحریفات و تحریف‌گران را شناخت و به جامعه شناساند. این حرکت مهم بر زمین مانده و نیازش در این مقطع، بیش از پیش احساس می‌شود.